

اصول و روش های احیاء فطرت از منظر قرآن کریم

مریم بناهان^۱

چکیده

زمینه و هدف: از منظر تعالیم و حیانی اسلام، انسان ها با وجود تمامی تفاوت ها و تمایزات بر مبنای فطرت پاک و سلیم، آفریده شده اند. ویژگی های فطری، مستمر و جاودان است ازین رو تغییر و تبدیل نمی یابد؛ اما از راه های مختلف، ممکن است به آفت های متعددی مبتلا و در نهایت خاموش، مستور و مدسوس شود. به دلیل جایگاه مهم فطرت در تربیت (به ویژه در تربیت اسلامی) این مقاله با هدف ارائه تحلیلی تربیتی، سعی دارد با استفاده از آیات قرآنی، به استنباط آن دسته از اصول و روش های تربیتی بپردازد که زمینه رهایی فطرت از آفات را فراهم می آورد.

روش تحقیق: این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با نظر به آیات قرآن کریم به عنوان گزاره های مبنایی و با تحلیل آیات، به استنباط اصول و روش هایی برای حفظ پویایی فطرت پرداخته و اصول و روش هایی را که عنایت به آن ها در تربیت می تواند فطرت را به طور فعال به صحنه زندگی بازگرداند بیان کرده است.

یافته ها و نتیجه گیری: نهاد تعلیم و تربیت متولی فراهم آوردن زمینه مساعد برای بارور شدن توانمندی های ذاتی افراد به شکلی متعادل و هماهنگ است. تحقق این امر، وابسته به شناخت و توجه به ویژگی های انسان، جایگاه او در عالم هستی، غایت تربیت، طراحی و گزینش روش ها، تدوین برنامه ها و محتوای مناسب و نیز توجه به ضرورت فراهم آوردن شرایط فردی و موقعیت های اجتماعی به نحو مقتضی است. اگرچه فطرت، درونی ترین و فردی ترین ویژگی انسان است اما حیات و ظهور آن تنها در گرو تلاش و تمایل خود فرد نیست؛ زیرا آدمی در جمع متولد می شود و در جمع رشد می کند؛ تأثیر پذیر و تأثیر گذار است؛ از این رو فطرت ها در پیوند و ارتباط با یکدیگر زمینه رشد می یابند و مستحکم می شوند. به این منظور لازم است با اتخاذ شیوه ها و روش های متناسب، حصول هدف غایی تربیت که دستیابی به کمال و سعادت انسانی است، تسهیل شود.

واژه های کلیدی: فطرت، تربیت، قرآن، اصول تربیتی، روش تربیتی.

۱. استادیار گروه مدیریت و برنامه ریزی آموزشی دانشگاه الزهرا

۱- مقدمه

تبیین فطرت بحثی بنیادین در مباحث انسان‌شناختی به ویژه از منظر فلسفه تربیتی قرآن است. شناختن ویژگی‌های وجودی انسان و آگاهی نسبت به گرایش‌های فطری او، تحقیق تربیتی را جنبه واقع‌گرایانه می‌بخشد. صفحه وجودی انسان، سفید و بی‌رنگ نیست بلکه نقاش آفرینش از روز ازل به آن نقش الهی زده و بذر نیکی و تعالی بر بستر جانش افشاند و طرح نهایی «شدن» وی را در کتاب وحی در انداخته است. به عبارت بهتر، مبانی اساسی تربیت که ناظر بر اهداف آفرینش انسان است در آیات و روایات به شکل آشکار و پنهان آمده است، از این رو با استخراج و یا استنباط مبانی، باید به تعریف اصول و به پیش‌بینی و ارائه روش‌های تربیتی دست یافت. ارائه شیوه‌های تربیتی به نوع نگاه به تربیت و چگونگی تعریف از آن وابسته است، چنانچه تربیت را به معنی «ربوبی شدن» بدانیم آن را از شکل بنیان‌گذاری خارج می‌کنیم و صورتی از تمهید و زمینه‌سازی به آن می‌دهیم. باور به خلقت آدمی بر مبنای فطرت الهی، فرایند تربیت را معنای زمینه‌سازی برای بالندگی و رشد استعدادهای نهفته می‌بخشد. در این راستا رسالت محقق تربیتی در حیطه «چیستی» نیست بلکه در محدوده «چگونگی» است. اندیشیدن در مورد چگونگی تربیت، به معنای فراهم آوردن شرایط و مقتضیات شکوفایی و به فعلیت رساندن استعدادهای خدادادی از یک سو و پیش‌بینی و رفع موانع رشدیافتگی و عوامل عدم بالندگی توانایی‌های فطری از دیگر سو است؛ عواملی که با انحراف و یا خاموشی فطرت سلیم، تربیت را از مسیر صحیح خود خارج می‌نماید. بازشناسی، توجه و اقدام در جهت رفع آفات از فطرت، نیاز ضروری تربیت به‌ویژه در دوران کنونی است. با اندکی دقت در رفتارها و اخلاقیات حاکم بر جوامع بشری در عصر فناوری، در بسیاری موارد دور شدن از مبانی فطرت سلیم انسانی، به‌وضوح ملموس و مشهود است. در این نوشتار به آن دسته از مبانی، اصول و روش‌های تربیتی پرداخته می‌شود که شناخت و توجه به آن‌ها می‌تواند فطرت را از فراموشی یا پنهان‌شدگی بازدارد. آیات قرآن، محور اساسی پژوهش حاضر است تا به کلام الهی برای یافتن مبانی و استنباط اصول و روش‌های تربیتی استناد شود.

۲- مفهوم‌شناسی واژه فطرت:

واژه فطرت تنها یک مرتبه در قرآن کریم برای انسان به کار رفته است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم، ۳۰) «پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (المیزان، ج ۱۶: ۲۸۳-۲۸۷).

واژه فطرت از ریشه «فَطَرَ» به معنای آفریدن و شکافتن است و مشتقات آن همچون «فاطر» (فاطر، ۱) به معنای آفریننده، مبدع و موجد است؛ «انفطرت» (انفطار، ۱) به معنای شکافتن و «تفطر» (مریم، ۹۰) به معنای گشودن و شکافتن در قرآن به کار رفته است. کلمه «فطرت» نیز بر وزن فعله است که در زبان عربی برای بیان کیفیت فعل استفاده می‌شود و مراد از آن، کیفیت ایجاد و وجود شیء است (نصری، ۱۳۳۸: ۱۶۶)؛ پس در معنای لغوی، فطرت از ماده «فَطَرَ» به معنای شکافتن، گشودن شیء و ابراز آن، ابتدا و اختراع، شکافتن از طول، ایجاد و ابداع آمده است و از آنجا که آفرینش و خلقت الهی به منزله شکافتن پرده تاریک نیستی و اظهار هستی امکانی است، یکی از معانی این کلمه، آفرینش و خلقت است، البته آفرینشی که ابداعی و ابتدایی باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۳).

در کلام معصومان علیهم السلام در معنای اصطلاحی، واژه فطرت توحید (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۹)، یگانه‌پرستی (همان: ۲۱) و اسلام (همان: ۱۹) معنا شده است. در مورد فطرت، تعاریف متفاوت اما با اشتراک مضمونی وجود دارد که در اینجا تنها به چند نمونه اشاره می‌شود: «المنجد» فطرت را صفتی معرفی می‌کند که هر موجودی در آغاز آفرینش خود به آن متصف می‌شود. اعلامه محمدتقی جعفری (ره) فطرت را عبارت از جریان طبیعی و قانونی نیروهایی می‌داند که در انسان به وجود می‌آید؛ بنابراین برای هر یک از نیروهای غریزی و مغزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو است (جعفری، ۱۳۵۷:

۱. ترجمه آیات در این مقاله مطابق با تفسیر المیزان است؛ اشاره درون متن به تفاسیر به نام مؤلف یا مؤلفین انجام نشده است.
۲. الصفة التي يتصف بها كل موجود في اول زمان خلقه: المنجد، ۵۸۸: ۱۳۷۸.

۱۴۱). شهید مطهری (ره) فطرت را نوع خاصی از آفرینش معرفی می‌کند که مخصوص انسان است، یعنی انسان به گونه‌ای خاص آفریده شده است و فطرت انسان یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۹). علامه طباطبایی درباره فطرت چنین می‌آورد: فطرت به این معنا است که خداوند چیزی را طوری بیافریند که خواه‌ناخواه فعلی از افعال را انجام داده و یا اثر مخصوصی را از خود ترشح دهد و به همین معنا در آیه فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا به کاررفته؛ زیرا در این آیه اشاره کرده است به این که خداوند مردم را طوری آفریده که طبعاً و به ارتکاز خود، خدا را بشناسند و «فِطْرَتَ اللَّهِ» عبارت است از قدرت بر شناختن ایمانی که با آب و گل آدمی سرشته شده است (المیزان، ج ۷: ۲۹۷).

فطرت، آفرینش ویژه و ساختار خاصی است که تمامی توانمندی‌های بینشی و گرایشی ذاتی انسان را شامل می‌شود و خداوند انسان را با آن ساخته، پرداخته و سامان داده است (بهشتی، ۱۳۸۶: ۱۰۶). بشر به‌طور فطری به‌جانب خیر و کمال و پاکی و سعادت جاویدان، گرایش دارد. این امر طبیعت و سرشت اولیه انسان را تشکیل می‌دهد و با ساختار و روان و شخصیت وجودی او هماهنگ و سازگار است (ره‌نمایی، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

در قرآن به جز واژه فطرت، واژگانی چون: صبغه، حنیف، عهد، و جبله به کار رفته است که در معنای اصطلاحی معادل فطرت هستند. بدین معنا که به ویژگی‌های همگانی و تغییرناپذیری اشاره دارند که خداوند در نهاد انسان‌ها به ودیعه نهاده و انسان خود در اکتساب آن‌ها دخیل نبوده است، خصوصیات آن‌ها در یک امت واحد (بقره، ۲۱۳) قرار می‌دهد.

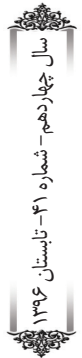
منظور از «صبغه یا رنگ خدایی» دین اسلام (اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳) است، همان فطرت توحید و خداشناسی که خداوند به انسان عطا کرده است. منظور از «حنیف» با استناد به حدیثی از امام محمدباقر ساخت فطری خداوند است. در حدیثی امام باقر در پاسخ به

۱. «بگوئید ما رنگ خدائی به خود می‌گیریم و چه رنگی بهتر از رنگ خداست و ما تنها او را عبادت می‌کنیم» بقره، ۱۳۸.

۲. آل‌عمران، ۶۷؛ حج، ۳۱.

۳. طه، ۱۱۵.

۴. شعراء، ۱۸۴.



سؤال از تفسیر حنیف فرمودند: «هی الفطرة التي فطر الناس عليها، لا تبديل لخلق الله قال فطرهم الله على المعرفة» (تفسیر نمونه، ج ۱۴). و «عهد» همان میثاقی است که خداوند بر ربوبیت خویش گرفته است؛ میثاق بر ربوبیت به این معنا است که آدمی فراموش نکند که ربی یعنی مالکی مدبر دارد. (المیزان، ج ۱: ۲۳۹).^۱ این سه مفهوم در حدیثی در ارتباط باهم آمده‌اند: «الدین الحنیف و الفطره و صبغه الله و التعریف فی الميثاق» دین حنیف یا دین فطری و یا صبغه الله همان است که خدا در میثاق یعنی در پیمانی که خدا با روح بشر بسته است بشر را با آن آشنا کرده است (بحار الانوار، ج ۳: ۲۷۶)؛ اما کلمه «جبله» به معنای خلقی است که هر موجودی بر آن خلق مفظور شده است (المیزان، ج ۱۵: ۴۷۴). فطرت از منظر غیر قرآن همچون فلسفه و منطق تفاوتی با طبیعت و غریزه ندارد و خصوصیات خاص انسانی به طبیعت انسان، غریزه او و یا فطرت نسبت داده می‌شود؛ اما از منظر قرآن میان این واژه‌ها تفاوت و تمایز ظریفی حاکم است که در اطلاق آن‌ها محدودیت ایجاد می‌کند. طبیعت دامنه بسیار گسترده‌ای دارد که عموماً جاندار و غیرجاندار را شامل می‌شود. غریزه با دایره‌ای تنگ‌تر بیشتر به حیوانات و تا اندازه‌ای به انسان^۲ تعلق دارد و گیاهان و جمادات را در بر نمی‌گیرد. «غریزه همان ویژگی‌های مخصوص درونی حیوانات است که راهنمای زندگی آن‌هاست. یک حالت نیمه آگاهانه‌ای در حیوانات وجود دارد که به موجب این حالت مسیر زندگی را تشخیص می‌دهند و این حالت، اکتسابی هم نیست، یک حالت غیر اکتسابی و سرشتی است» (مطهری، ۱۳۷۰: ۳۱) فطرت به معنای خاص آن، در مقابل طبیعت مطرح می‌شود، «یعنی انسان مرکب از بدن مادی و روح مجرد است که طبیعت به بدن مادی او برمی‌گردد و فطرت به روح مجرد او ... اصالت این موجود مؤلف از بدن طبیعی و روح فراطبیعی، از آن روح مجرد است که تدبیر بدن و اداره آن را به عهده دارد» (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۷). توجه فراوان به طبیعت، موجب خاموشی فطرت می‌شود و حق آن است که طبیعت همچون مرکبی در اختیار فطرت قرار

۱. علامه طباطبائی در جلد اول المیزان ذیل آیات ۳۵-۳۹ به تفسیر آیه ۱۱۵ از سوره طه اشاره دارد.

۲. بخش عمده‌ای از آنچه غریزه در علم روانشناسی و زیست‌شناسی خوانده می‌شود از منظر انسان‌شناسی اسلامی به طبیعت حیوانی انسان برمی‌گردد.

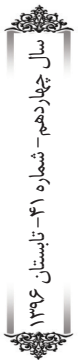
گیرد. چنانچه طبیعت به فرمان فطرت درآید، نور آن، طبیعت را هم روشن می‌کند. فطرت، حقیقت انسان است و طبیعت، پوسته اوست و وظیفه پوسته، مراقبت از حقیقت است تا درون پوسته به رشد و کمال برسد و همچون کرم ابریشم به پروانه بدل شود و پيله را بشکافد و به پرواز درآید. در این صورت است که جریان فطرت مسیر صحیح خود را می‌پیماید و انسان را به تعالی روحانی و غایت نهایی که رضوان الهی است می‌رساند.

۳- ویژگی‌های فطرت

از منظر قرآن کریم، فطرت به‌عنوان یکی از مبانی اساسی انسان‌شناسی، امری همگانی و غیر اکتسابی است که به‌صورت بالقوه در نهاد همه انسان‌ها به ودیعه نهاده شده است که در اصل و اساس آن تبدیل صورت نمی‌گیرد، به این معنا که فطرت زدودنی و حذف کردنی از ساحت وجودی انسان نیست. فطرت، حقیقتی الهی است شامل گرایش‌ها، بینش‌ها و تمایلاتی که در پیدایش، بی‌نیاز از مربی، اما در پرورش مستلزم تربیت است. «فطرت چون دستگامی خودکار نیست که همواره اثر خود را در زندگی روزمره انسان آشکار سازد بلکه می‌تواند از عرصه توجه آدمی کنار رود و مورد فراموشی قرار گیرد؛ از این رو در فطرت، قابلیت برانگیختگی و بسط و گسترش نیز وجود دارد و چنین مواجهه‌ای با فطرت، یکی از مقاصد پیامبران بوده است» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

بنابراین همه گرایش‌های فطری، هنگامی رشد صحیح پیدا می‌کنند که درست هدایت شوند. این امر علت اساسی بعثت پیامبران بوده است. پیامبران هادیان فطرت‌اند نه بانیان فطرت. از این روست که خداوند متعال، آنان و به ویژه پیامبر عظیم‌الشأن اسلام را «مذکر» می‌خواند تا آدمی را متذکر به خویشتن سازند و انسان فراموش‌کار را هوشیار و فطرت غفلت زده را درمان کنند. فطرت همان زمینی است که تخم ربوبی شدن در آن کاشته شده است اما به عمل آمدن آن درگرو مراقبت از آفات و تدارک مقتضیات است.

نتیجه آن که فطرت زوال‌پذیر نیست، لیکن ضعف، وهن و نئی بر آن عارض می‌شود و در نتیجه سترپذیر است و اگر فطرت کسی مستور و مدسوس شود، آن شخص مصداق کلام سید



الموحدين خواهد شد که: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷).

«چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان! راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن پیروی کند و به طریق خطا پی نبرده تا آن را مسدود سازد و از آن منصرف شود و دیگران را نیز منصرف کند، پس او مرده‌ای است در میان زندگان» (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۵).

عوامل متعددی، موجب فراموشی فطرت می‌شود، از آن میان دنیاطلبی و شرایط محیطی، جزء عوامل اساسی است. پیروی از هوای نفس و دنیازدگی، عامل انگیزختگی نفسانیات و درنهایت واپس‌زدگی فطرت است. واقع‌شدن در شرایطی همچون معاشرت و دوستی با دنیاپرستان، عدم تدبیر و تفکر، پرداختن به طبیعت و غریزه، عادت به گناه، تغییر در ارزش‌ها از جمله عوامل خاموشی فطرت و از موانع تربیت صحیح است. این در حالی است که اگر نیک‌نگریسته شود تصدیق می‌شود که رابطه عوامل مذکور و غبارگرفتگی فطرت، رابطه‌ای دوسویه است که هریک زمینه‌ساز دیگری است.

تربیت مطلوب، تربیتی بر محور فطرت است؛ تربیتی که حاصل آن ملازمت با توحید و ربوبی شدن است. بدین‌سان ضرورت حفاظت از فطرت به‌عنوان نقشه وجودی انسان و بستری الهی برای دست یافتن به کمال و سعادت حقیقی، از ابتلاء به آفات آشکار می‌شود. حال سؤال این است که راه‌ها و شیوه‌های هوشیار نگه‌داشتن فطرت و حفظ آن از آفات چیست؟ به‌عبارت‌دیگر متولیان امر تعلیم و تربیت به‌طور عام، چگونه می‌توانند به این مهم کمک کنند و با اتخاذ کدام سیاست‌های تربیتی، زمینه‌ساز مصونیت فطرت از آفات شوند؟ آنچه در این مجال حاصل آمده، متشکل از چهار اصل تربیتی و نیز روش‌های برخاسته از آن است که فطرت را از فراموشی و پنهان‌شدگی بازمی‌دارد و رابطه انسان را با این بُعد وجودی‌اش مستحکم می‌کند. دستیابی به این اصول و روش‌های تربیتی، با ابتناء بر آیات قرآن به‌ویژه آیه فطرت (روم، ۳۰) بوده است.

۴- اصول و روش‌های تربیتی ناظر بر احیاء فطرت

۴-۱- اصل تفکر و تعقل و روش‌های ناظر بر آن

خداوند انسان را بر فطرت الهی آفریده و از او می‌خواهد بر مبنای میثاق ازلی خویش، به سوی اسلام دین حنیف، توحید و ربوبیت که هرگز دگرگونی نمی‌پذیرد، روی آورد. در آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم، ۳۰)، ریشه فراموشی فطرت سلیم الهی، نادانی و جهل انسان‌ها مطرح شده است. واژه «لا يعلمون» به معنای «نمی‌دانند» از ریشه علم است و راه دست یافتن به علم «تفکر و خردورزی» است. در بسیاری از مواقع، به خطا و یا به علت معیّت، علم معادل با تفکر معنا می‌شود در حالی که تفکر ابزار کسب علم و دانایی است. انسان ذاتاً موجودی فکور است؛ اما هر تفکری به علم نمی‌انجامد، تفکر جهت‌مند و کنترل‌شده که برای دست‌یابی به هدفی خاص انجام گیرد، به علم و دانایی منتهی می‌شود. این همان عمل صالح و علم ممدوحی است که افضل از عبادت هفتادساله معرفی شده است. هدف تربیت بر مبنای فطرت، زمینه‌سازی برای شکوفایی استعدادها و نهفته به‌منظور دست‌یابی به حیات طیبه^۱ است که از آن میان، اندیشه‌ورزی، افضل بالقوگی‌های آدمی است. قرآن در تعدادی از آیات با تکیه بر بدیهیات، سؤالاتی را مطرح می‌کند که پاسخ آن نیاز به برهان ندارد و هیچ‌کس در صحت پاسخ، شک و تردید روا نمی‌دارد و تنها با تکیه بر عقل فطری آن را درمی‌یابد: «...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ...» (زمر، ۹) «بگو آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند».

در آیه مذکور، با استفاده از این اصل بدیهی که «هیچ چیز با ضد خود برابر نیست»؛ فطرت سلیم انسان را مخاطب قرار می‌دهد تا متذکر این نکته شود که انسان باید بیندیشد و تفاوت‌ها را دریابد. این آیه تذکری است به آنان که با وجود قدرت تعقل از آن بی‌بهره‌اند.

...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ... (رعد، ۱۶): بگو آیا کور و بینا یکسان است و آیا ظلمات و نور یکسان است؟

در آیه دوم، از روش مواجهه حسی برای استدلال استفاده می‌کند. از سوی دیگر با استفاده از

۱. طرح سند ملی آموزش و پرورش، ص ۹۴.

استعاره بیان می‌دارد که دانا بیناست و نادان نابینا و این دو هرگز برابر نیستند همانطور که نادانی ظلمات درون است و دانایی چراغ روشنی بخش دل و جان آدمی است؛ نه روشنایی با ظلمات جمع می‌شود و نه بینایی با نابینایی. هر جا که دانایی قدم بگذارد نادانی رخت برمی‌بندد. تمایل به دانستن، جزء ویژگی‌های فطری بشر است و همچون توانایی‌های فطری دیگر، قابل پرورش و بالندگی است و هراندازه که در راه کسب علم و دانش تلاش شود، از منظر الهی جایگاه رفیع‌تری برای صاحب علم به ارمغان می‌آورد:

...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ... (مجادله، ۱۱): خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند یک درجه و کسانی از شما را که علاوه بر ایمان صاحب دانش هستند چندین درجه بالا می‌برد...

با توجه به این ویژگی و نیاز فطری، باید تعلیم و تربیت را به‌سوی پرورش خردورزی هدایت نمود. فردی که چنین تربیتی یابد انتخاب‌هایش مبتنی بر تعقل و تدبیر است. تعقل عامل مهمی در حفاظت و هوشیاری فطرت است. تربیت صحیح تربیت اندیشه مدار است. «هیچ چیز جایگزین تفکر در تربیت نیست و لازم است نظام آموزشی به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شود که فرد اهل اندیشه صحیح، بار آید و با تفکر منطقی خو بگیرد و با راه تفکر حقیقی آشنا شود» (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵: ۳۴۴) راه اندیشیدن را پایانی نیست؛ تفکر صحیح عامل تمرین و تقویت عقل است و با توجه به معنای بازدارندگی عقل می‌توان اذعان داشت که انسان خردورز از افتادن به دام وسوسه‌های دنیایی و دور شدن از اصل اصیل خویش و نیز انحراف از مسیر تعالی، تا اندازه زیادی در امان است. پس آن‌گاه که خداوند می‌فرماید: ... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم، ۳۰) اشاره دارد به اینکه کسانی که اندیشه ورزی صحیح ندارند، قوای عقلی آنان ضعیف می‌شود و در چنین وضعیتی، به حقیقت خلقت خویش عالم نمی‌شوند و آن‌کس که خود را شناسد پروردگار خویش را نیز نخواهد شناخت. قرآن کریم، انسان را به دقت در آفرینش و سیر در آیات آفاق و انفس دعوت می‌کند تا از «اثر» پی به «مؤثر» برد و آگاهانه پروردگار خویش را بستاید. نتیجه تفکر با این ویژگی، پرورش قوه عاقله و تقویت آن و زمینه دست‌یابی به حکمت است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران، ۱۹۰): مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقل است. میل به شناخت و دانستن، یک تمایل فطری است؛ کسانی که آن را توسعه می‌بخشند همان صاحبان خرد ناب هستند که عظمت هر مخلوق را نشانی بر قدرت و توانایی خالق می‌یابند. طریقه اندیشیدن در خلقت، همواره راهی به سوی هوشیار نگه‌داشتن و بالیدن فطرت الهی است. بدین ترتیب بر اساس آیه فطرت و آیه ۱۹۰ آل عمران، مصونیت فطرت از آفات و بالیدن آن درگرو تربیت صحیح و مطلوب^۱ است. به عبارت دیگر، تربیت مطلوب آن است که زمینه رشد و تقویت قوه تعقل و اندیشه ورزی را فراهم آورد.

اما تربیت قوه تعقل، واجد چه ویژگی‌هایی است که برای رشد و شکوفایی فطرت، مطلوب است؟ عقل، بازدارنده از بدی و هدایت‌کننده به سوی نیکی است. ارتباط وثیق و عمیقی میان عقل و سایر نیروهای فطری، آن را در تقابل با نیروهای نفسانی قرار می‌دهد. آن‌چنان‌که باید جمع بین این دو را ممتنع دانست. عملی که مطابق عقل سلیم و فطرت الهی است در همان زمان نمی‌تواند مطابق با شهوت و هوای نفس^۲ باشد. حضرت علی با تأکید بر تقابل میان عقل و هوای نفس، نتیجه و اثر نفس بر عقل را تباهی^۳، فساد^۴، اسارت^۵ و عداوت^۶ معرفی می‌نماید. از این سخنان آشکار می‌شود که آسیب اساسی به عقل از جانب هوای نفس امکان‌پذیر است. تربیت لازم است زمینه تطهیر عقل از رجس نفس را فراهم آورد؛ بنابراین یکی از شیوه‌های تربیت عقل و فراهم آمدن زمینه برای شکوفایی فطرت، «تزکیه نفس» است. لازم است که عقل، بر هوای نفس مسلط شود و آن را از طغیان و فساد نگاه دارد. تا زمانی که عقل سلیم راکب مرکب نفسانیات باشد، فطرت از خطر مصون می‌ماند. چنانچه عقل به درستی

۱. تکوین و تعالی پیوسته هويت افراد جامعه به گونه‌ای که با شکوفایی فطرت و رشد همه‌جانبه و متعادل استعدادهای طبیعی، آماده تحقق مراتب حیات طیبه در همه ابعاد شوند (سند ملی آموزش و پرورش: ۹۴).
۲. «لا یجتمع العقل و الهوی» (سید حسین شیخ‌الاسلامی: گفتار امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام): ۹۶۹).
۳. «أفة العقل الهوی» (همان: ۱۵۷۸).
۴. «سبب الفساد العقل الهوی» (همان).
۵. «کم من عقل اسیر عند هوی امیر» (همان: ۹۶۴).
۶. «الهوی عدو العقل» (همان: ۱۵۷۷).

شکوفان شود و تحت حکومت هوا و هوس قرار گیرد، انسان از صورت و سیرت فطرت اولیه به دور می‌افتد و به تباهگری می‌گراید و این بحران اساسی در تربیت انسان است» (دلشاد تهرانی: ۳۳۲). شیوه دیگر برای بیداری عقل و در نتیجه حفاظت فطرت، حکمت‌آموزی است. «حکمت به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی «منع» آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال، مانع از فساد و انحراف است، به آن حکمت گفته شده است» (نمونه، ج ۱۱: ۴۵۵). حکمت، علمی جهت مند است که انسان را به سوی آفریننده و مدبر جهان هدایت می‌کند و نوعی مذاقه است که حاصل آن، پی بردن از خلقت آشکار به خالق پنهان است؛ نظر کردن در مصنوع و پی بردن به توانایی‌های صانع است.

بنابراین می‌توان گفت چنانچه تربیت مطلوب در گرو برنامه‌هایی در جهت تقویت قوه تعقل و اندیشه‌ورزی متربیبان باشد، تزکیه و حکمت‌آموزی به منزله روش‌هایی برای دستیابی به آن است. به عبارت دیگر تربیت مطلوب باید زمینه بهره‌مندی از روش تزکیه و حکمت‌آموزی را فراهم آورد. مضمون این استدلال را می‌توان از آیه زیر دریافت: *هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (جمعه، ۲)* «اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند». مهم‌ترین برنامه انبیا، تزکیه و تهذیب نفس در کنار تزکیه و تعلیم عقل است. قرآن کریم راه تزکیه را به خوبی ارائه کرده است. تزکیه، شکوفایی انسان در جناح عمل است در برابر «تعلیم» که تقویت جناح علمی انسان را به عهده دارد. هریک از این دو، با دیگری در ارتباط است، زیرا عنوان «یُعَلِّمُهُم» تعلیم راه تقوا را هم در برمی‌گیرد و «يُزَكِّيهِم» تزکیه انسان از آلودگی جهل را هم شامل می‌شود. هیچ تعلیمی بدون تزکیه سودمند نیست و هر تزکیه‌ای هم در حد خود تعلیم است (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۳۴۲). خردورزی بدون پاکی نفس، جهت‌گیری عمل را تنها کسب منافع و مطامع دنیوی قرار می‌دهد. علم بدون تزکیه، بستر عقلی است که هر

عمل ناشایست را می‌تواند با پوششی از توجیه، شایسته جلوه دهد و حق را به باطل و باطل را به حق ملبس کند. عقل با این ویژگی، نه تنها بازدارنده از شرور نیست که توجیه‌کننده آن است.

حکمت، علمی است که می‌توان با آن، هم در حیطة اندیشه و هم در حیطة عمل، به‌واقع و حق نائل شد. عقل نهادی^۱ با علم می‌بالد و از این رو قرار دادن انسان در مسیری که در آن به علمی راست بین (حکمت) دست یابد، به‌منزله شیوه‌ای برای تربیت عقلانی اوست (باقری، ۱۳۸۵: ۱۴۲). با حصول حکمت، عقل فریه می‌شود و بنیه‌ای استوار می‌یابد و شکوفایی عقل در فراهم آمدن چنین بنیه‌ای است (همان: ۱۴۵).

۴-۲- اصل اصلاح شرایط و روش‌های ناظر بر آن

«تربیت» امری صرفاً فردی نیست و روابط اجتماعی، فرهنگ حاکم بر یک جامعه، ارزش‌ها، عادات، آداب و سنن اجتماعی، باورها و رفتارهای اجتماعی، نقش مانع یا مقتضی را در تربیت انسان‌ها دارند؛ و هر چه مناسبات و روابط و ارزش‌ها و فرهنگ اجتماعی به سمت تعالی پیش رود، بستر تربیت متعالی انسان نیز بیشتر فراهم می‌شود و هر چه این امور منحط‌تر باشد، موانع رشد و تعالی انسان بیشتر می‌شود و حرکت انسان به سمت مقاصد والای انسانی کندتر می‌شود.

از آنجاکه ایمان بر بستر فطرت الهی می‌روید آسیب ایمان به معنای آسیب فطرت است. فطرت پاک زمینه پذیرش ایمان را فراهم می‌آورد. ایمان به آیین پاک و حنیف، همان آیینی که در «آیه فطرت» از انسان می‌خواهد که توجه خود را دقیقاً به سوی آن معطوف کند و تکرار می‌کند «که ملازم دینی باش که فطرت و ساختار وجودی تو آن را اقتضاء می‌کند و تو بر آن سرشته شده‌ای» به این معناست که انسان به‌طور فطری و ذاتی به سوی دین و آیین پاک و حنیف هدایت شده است (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

«فطرت» تبدیل نمی‌پذیرد و آنچه تبدیل‌پذیرد مستمر است. از آنجاکه دین از فطرتی که

۱. عقل فطری.

مستمر است و تبدیل نمی‌پذیرد ریشه می‌گیرد، بنابراین استمرار آفرینش و طبایع فطری (نوامیس تکوینی)، ضامن استمرار دین قیّم (نوامیس تشریحی) هستند؛ پس اگر انسان به مقتضای فطرت خود حرکت کند، از دین قیّم و صراط مستقیم پیروی خواهد کرد و هنگامی که دین قیّم درست فهمیده شود، سخن نهایی برای نجات و سعادت انسان است؛ این‌ها همه هنگامی حاصل می‌شوند که فطرت آدمی ناسره نشده باشد.

«فطرت» جذبه و میل به ایمان است تا هرگاه ایمان بر او عرضه شد آن را قرین خویش یابد و به سوی آن بشتابد. ایمان مرحله هدایت تشریحی است و این مرحله، متأخر از هدایت فطری است. هرچند که اختیار را در حیطة رد یا قبول فطرت جایی نیست اما بر حضور یا عدم حضور فطرت، حق اختیار جاری است. هدایت فطری ارائه طریق است نه ایصال به مطلوب که این امر درگرو اختیار، اراده و انتخاب است. ایمان مرحله پذیرش است اما تا مرحله تثبیت و ایجاد شاکله ایمانی، خطر استحاله آن شدیدتر است. اگرچه تأثیر و سوسه‌های شیطانی هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و نفس آدمی همیشه مترصد فرصت است تا نعیم ایمان را با جحیم بی‌ایمانی بسوزاند.

از این جهت است که در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...» (مائده، ۱۰۵) پس از خطاب به اهل ایمان هشدار می‌دهد که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» بر شما باد که به مراقبه و محاسبه^۱ مداوم نفس خویش پردازید. «در قرآن کریم انسان به‌عنوان موجودی تأثیرپذیر و تأثیرگذار معرفی شده است که می‌تواند خود را بسازد و در تربیت دیگران نیز مؤثر واقع شود» (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۳۷). بنابراین واقع شدن در شرایط نامطلوب و مخالف با فطرت، هوای نفس را تقویت می‌کند. در تربیت نمی‌توان صرفاً به فرد نظر داشت. واقع‌نگری در امر تربیت به معنای توجه به فرد درزمینه و بافت خاصی است که در آن زندگی می‌کند. بسیاری از ناکارآمدی‌های تعلیم و تربیت وابسته به گسست، ناهماهنگی و یا تقابل میان

۱. «مراقبه» آن است که انسان، «رقیب» احوال و افعال خویش باشد و رقیب، یعنی کسی که رقیب (گردن) می‌کشد تا اوضاع نفسانی خویش را زیر نظر داشته باشد؛ و «محاسبه» آن است که انسان، طاعات و گناهان خود را محاسبه کند تا بداند کدام بیش‌تر است. اگر گناهان از طاعات بیش‌تر باشد، جبران کند و اگر کم‌تر باشد، آن را با نعمت‌های الهی مقایسه کند تا کوچکی و ناچیزی آن را دریابد (سعید بهشتی، ۱۳۸۶: ۲۸۶).

تربیت فردی، خانوادگی، دینی و اجتماعی با یکدیگر است. حضور در فضای مسموم، انسان سالم را هم مسموم می‌کند. انسان فطرتاً انعطاف‌پذیر است و حضور در جهان طبیعت و مؤانست با بُعد طبیعی و غریزی، کشش و میل انسان را به سوی لذات طبیعی، شدت می‌بخشد. از این رو راه محافظت از فطرت از یک‌سوی به ایجاد شاکلهٔ ایمانی و از دیگر سوی به اصلاح شرایط و تغییر موقعیت وابسته است. مطابق آیات قرآن، اگرچه انسان به فجور و تقوی الهام شده (شمس، ۸)، اما نسبت به خیر و شر بودن هر کدام نیز آگاه شده است (بلد، ۱۰) و سپس از او خواسته‌اند که از میان این دو انتخاب نماید (انسان، ۳). خدای متعال تحولات و تغییرات نفس انسان را به خودش سپرده است (رعد، ۱۱). بدین ترتیب او خود مسئول ساختن شاکلهٔ خویش شده است (اسراء، ۸۴). پس نکتهٔ دیگر در دستیابی به تربیت مطلوب آن است که «تربیت» زمینه‌ای فراهم آورد تا ایمان از آسیب‌های فردی و اجتماعی مصون نگاه داشته شود. مصونیت ایمان با مصونیت فطرت از فراموشی رابطه‌ای دوسویه دارد. یکی از راه‌های دستیابی به این هدف ایجاد و تثبیت ملکات نفسانی از طریق مداومت و محافظت بر عمل است.^۱

بنابراین ظهور شاکله در انسان در تنهایی و عزلت نیست بلکه شاکلهٔ انسان در حین حضور در جمع (خانواده، دوستان، همکاران، جامعه) و از راه مداومت و محافظت بر عمل حاصل می‌شود پس ایجاد شاکلهٔ مطلوب باید موازی با اصلاح شرایط و تغییر موقعیت، صورت گیرد. به‌منظور ایجاد شاکلهٔ مطلوب مطابق با فطرت، لازم است از روش‌هایی چون مشارطه^۲ و محاسبهٔ نفس مبنی بر اصل مداومت و محافظت بر عمل استفاده شود. «انسان برای سیر درست در جهت کمال مطلق، نیازمند مرزبانی خویش است زیرا هیچ چیز مانند دریده شدن حریم‌های حقیقت آدمی، تهاجر فرد و جامعه نیست» (دلشاد تهرانی: ۵۴۲).

آن که به قصد نگاه داشتن خویش بر سبیل هدایت به مشروط سازی نفس یا فریضه سازی

۱. بر مبنای بخش اول آیه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» مداومت بر رسیدگی به نفس به‌منظور محافظت عمل (ایمان) موردنظر است.

۲. مشارطه در لغت به معنای شرط کردن با کسی است و در اصطلاح آن است که انسان برای اصلاح خویش عزم نماید و با خود شرط کند که مرزهای الهی را پاس بدارد و خلاف عهد و پیمان الهی عمل نکند و موجبات خشم خداوند را فراهم نسازد و در اطاعت حق کوتاهی نرزد (دلشاد تهرانی: ۵۴۴).

برای آن اقدام می‌کند، چنانچه در محیط آلوده بسر برد، چه بسیار به رنج مضاعف گرفتار آید و نتایج اندکی از تلاش بسیار حاصل کند؛ و یا حتی ممکن است دچار کجروی و انحراف شود. از این جهت است که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِينَكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام، ۶۸) «هنگامی که دیدی آن کسانی را که از روی سخریه، در آیات قرآن گفتگو کرده بر آن طعنه می‌زنند، پس اعراض کن از آنان تا آن که به سخنی دیگر بپردازند و اگر شیطان این معنا را از یادت برد و بعداً به یادت آمد، فوراً برخیز و با قوم ستمگر منشین».

با دقت در این آیه اشاره قرآن را به لزوم همراهی این دو اصل به منظور سلامت فطرت و ایمان می‌توان دریافت. اشاره آشکار آیه به انعقاد شرایط ضلالت است و اینکه در چنین موقعیتی، نفس طاعی می‌شود و ایمان متزلزل می‌گردد، یعنی حضور در فضای مسموم، فرد سلیم الفطره را نیز به خطر می‌اندازد. ترک مجالس و شرایطی نظیر این، به معنای تغییر موقعیت و نوعی مراقبه است که نفس خویش را وادار نماید تا در موقعیت فراموشی و غفلت واقع نشود و تغییر موقعیت دهد و خود را از مظان گناه و غفلت برهاند و در صورت سرپیچی نفس، آن را معاتبه کند.

قرآن به تأثیرپذیری انسان از محیط و شرایط گوناگون اذعان دارد و به او نسبت به تأثیرات آن‌ها هشدار داده است. در قرآن نمونه‌هایی از تأکید بر تغییر موقعیت در جهت اصلاح شرایط وجود دارد از جمله در سوره (کهف، ۱۶) به روی گردانی آن جوانان از محیط شرک و کفر و تغییر موقعیت اشاره کرده و نیز در سوره یوسف بیان می‌دارد که آن حضرت برای نجات فطرت سلیم خود از رجس و ناپاکی، چاره‌ای جز تغییر موقعیت برای رها شدن از شرایط آلوده ندید (یوسف، ۳۳). بدین ترتیب مبنای تربیتی دیگری بر محور ضرورت محافظت فطرت الهی از آسیب حاصل می‌شود. در آیه ۱۰۵ از سوره مائده آنجا که هشدار می‌دهد: «لَا يَصْرُكُمْ مَنْ صَلَّى إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» اشاره به لزوم هوشیار بودن نسبت به تأثیرات محیطی نامطلوب است. نیل به حیات طیبه مستلزم توجه به دو عامل مهم ویژگی‌های درونی

۱. «معاتبه» یعنی این که پس از محاسبه و در صورت مشاهده کوتاهی و معصیت در شرط و عهد و پیمان، انسان در مقام تأدیب نفس خود برآید و آن را سرزنش و ملامت کند و به نحوی مقتضی تنبیه و تأدیب نماید (دلشاد تهرانی: ۵۵۱).

متربی و شرایط محیطی به طور موازی است. همچنان که این دو عامل در آیه ۱۰۵ سوره مائده در کنار هم مورد توجه قرار گرفته است: عبارت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» ناظر بر روش مشارطه و محاسبه نفس به منظور مداومت و محافظت بر عمل (ایمان) است و عبارت «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» ناظر بر ضرورت تغییر موقعیت به منظور اصلاح شرایط است.

۴-۳- اصل تذکر و روش‌های ناظر بر آن

پیش‌تر گفته شد که فطرت زدودنی نیست بلکه پنهان شدنی است. عامل اساسی خمودگی فطرت، نسیان و فراموشی است. اشتغالاتی که نفس و طبیعت مادی برای انسان فراهم می‌آورد موجب غفلت و فراموشی فطرت می‌شود. بُعد طبیعی و فطری وجود آدمی با یکدیگر در تعامل اند؛ تا هنگامی که در این ارتباط حق تقدم و تأخر رعایت شود این تعامل حیات آفرین و موجب تداوم زندگی است. روح ملکوتی انسان عامل حیات جسم مادی است پس بر آن رجحان دارد. تمامی صفات انسانی که شرافت انسان را بر موجودات دیگر رقم زده است وابسته به این حیثیت وجودی است. متنعم شدن از این صفات به صرف «بودن» آن‌ها نیست بلکه ظهور و «شدن» آن‌هاست که بر جان آدمی رنگ می‌زند، همچون منشوری که حامل تمامی رنگ‌هاست، اما مشروط بر تابیدن نور بر آن. شناخت خود و ویژگی‌های خویشتن، اولین گام در جهت دستیابی به تعادل وجودی و به فعلیت آوردن بالقوگی‌ها و صفات فطری است. انسانی که از خود و خدا و آیات الهی غافل شود، از حرکت علمی برای شناخت و شهود حق و از حرکت عملی برای شکوفایی فضایل نفسانی محروم می‌شود؛ زیرا غفلت که در فرهنگ دین، رجس و چرک است، نمی‌گذارد انسان به سوی کمال حرکت کند (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۳۹۳). درمان اصلی عارضه فراموشی فطرت «تذکر» است. ذکر باعث هوشیاری و بیداری روح و در مقابل غفلت است.

اگرچه «غفلت» و «فراموشی» عموماً معادل یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند اما با کمی دقت چنین به نظر می‌رسد که: غفلت عارضه عقل و قلب است و فراموشی عارضه ذکر. حیثیت وجودی عقل تمییز و تشخیص است و حیثیت وجودی ذکر حضور ذهنی و قلبی

است. عامل اختیار در غفلت پررنگ تر از فراموشی است. غفلت بیشتر در حوزه معنویات معنی دارد و به منزله بیماری روح و جان است که در اثر آلودگی به انواع وساوس درونی و بیرونی شیطانی عارض می‌شود؛ درحالی‌که فراموشی می‌تواند به یک نارسایی مغزی ارجاع شود و نشانه نوعی بیماری جسمی باشد. از این رو هر غفلتی، به نوعی فراموشی است اما هر فراموشی غفلت نیست؛ از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم فراموشی و نسیان یکی از نشانه‌های فرد غافل معرفی شده است.^۱ با استناد به برخی از سخنان حضرت علی(ع) چنین به نظر می‌رسد که غفلت با درگیر کردن عقل و مبتلا نمودن آن، راه نفوذ خود را به جان و فطرت سلیم می‌گشاید و از پس آن خواهش‌های نفسانی را بر وجود آدمی حاکم می‌گرداند. به هر حال «نسبت‌های دنیایی با امور این عالم، فریبنده و غفلت‌زا هستند و آدمی را از یاد حق و روی آوردن به حقیقت بازمی‌دارد و به خود مشغول می‌سازد و هرچه غفلت غلیظ‌تر شود، دوری آدمی از مقصد تربیت بیشتر می‌شود» (دلشاد تهرانی: ۴۴۹) «یاد حق نیکوترین پدیده تربیتی در ساماندهی وجود آدمی به سوی هدف غایی است. اگر یاد خدا در وجود آدمی بنشیند و دل به یاد او زنده شود، نسبتی که انسان با امور برقرار می‌کند، نسبتی کمالی می‌شود و همه چیز بستر رشد و تعالی آدمی می‌گردد» (همان: ۴۵۲ و ۴۵۳) خدای متعال در آیه ۲۸ از سوره کهف و ویژگی‌های دو گروه غافلان و ذاکران را در تقابل باهم بیان می‌دارد: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِیْنَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِیْنَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ لَا تَطْعُ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ کَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا» (کهف، ۲۸): با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها ذات او را می‌طلبند، هرگز چشم‌های خود را، به خاطر زینت‌های دنیا، از آن‌ها برنگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همان‌ها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است».

- مؤمنین با کافران برابر نیستند. هر گروه بر اساس ویژگی‌های خود شناخته می‌شود.

- اوصاف مؤمنین و لو تهیدست، آنان را شایسته هم‌نشینی پیامبر کرده است.

- مؤمنین همیشه به یاد خدا هستند.

۱. عَلَامَةُ الْغَافِلِ فَارْبَعَةٌ الْعَمَى وَالسَّهُوُ وَاللَّهُوُ وَالنُّسْبَانُ (بحارالانوار، ج ۱: ۱۲۲).

۲. نهج‌البلاغه خطبه ۸۶، شرح غررالحکم، ج ۵: ۳۹۷.

- کافران از یاد خدا غافل‌اند و از هوای نفس پیروی می‌کنند.

توجه به ضرورت اصل تذکر در تعلیم و تربیت اشاره به این مطلب است که خصوصیت ذاتی انسان انعطاف‌پذیری است که از شرایط و موقعیت‌ها تأثیر می‌پذیرد و یا می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد. جذبه و کشش شدید، از ویژگی‌های شرایط و موقعیت‌های مادی است و واقع‌شدن در چنین شرایطی برای نفس آدمی برانگیزاننده است. انسانی که با تزکیه و خردورزی، نفس خویش را تحت مدیریت خود نیاورده، خود را در برابر وسوسه‌های نفس اماره خلع سلاح کرده است. «در این حالت فطرت کورسویی می‌زند تا خاموش نشود و در غلاف است تا مجروح ضربه‌ها نگردد. دوره غفلت انسان، همان انجماد و به خواب رفتن فطرت از ترس فاسدشدن و مردن است» (حائری شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۷). «تذکر» همان گرمایی است که فطرت را نشاط مجدد می‌بخشد و توانایی‌های منجمدشده آن را فعال می‌سازد. خداوند برای این که به فطرت فسرده انسان‌هایی که حجت درونی خویش را قربانی نفسانیات کرده‌اند جانی دوباره بخشد، انبیا که حجت‌های بیرونی‌اند، به سوی آنان فرستاده است. آنان برای بیدار کردن فطرت خفته آدمیان به سلاح و ابزاری مجهز بودند که گویی کلید در زندان فطرت بود. این کلید همان «تذکر و یادآوری و مرور دانسته‌های فراموش شده» است. امور فطری همچون آبی است که بی‌حرکی، آن را به باتلاق بدل می‌کند. تحرک فطرت به حضور آن در صحنه زندگی است.

اصل تذکر و یادآوری در راستای اصل تعقل است به عبارت دیگر «تذکر» راهی برای تحریک نیروی «تعقل» است و تعقل همواره مانع از غفلت است. هدف از این دو اصل، هدایت انسان به سوی بهره‌مندی از صفات پاک فطری است که به نوعی مورد غفلت واقع شده‌اند. پس شیوه‌ها و روش‌های آن دو نیز مکمل یکدیگرند. با این تفاوت که روش‌های ناظر بر اصل تعقل، مبتنی بر جوشش درونی شخص است؛ به عبارت دیگر نیروی محرکه آن، درون فردی و از خود برای خود است؛ در حالی که اصل تذکر ناظر بر تحول درونی فرد با ابتناء بر نیروی محرکه بیرونی است و از برون به درون است، توجه به این دو اصل، لزوم همراهی و

هماهنگی آموزش مربی با انگیزختگی و آمادگی درونی مربی را به طور هم‌زمان در روند تعلیم و تربیت آشکار می‌سازد. چنانچه در تعلیم و تربیت، تذکر با تحریک تعقل همراه شود اثربخش و ماندگار می‌شود. با عنایت به ضرورت همراهی این دو اصل، لزوم توجه به روش‌های صحیح تذکر آشکار می‌شود؛ این امر مانع تبدیل شدن این اصل مهم تربیتی به زمینه جدل، لجاجت و مقاومت مربی می‌شود. انسان بر اساس خویشتن دوستی و عزت نفس، در مقابل نصایح، انتقادهای تند و اوامر و نواهی کوبنده می‌ایستد؛ بنابراین تذکر همچون چاقویی است که اگر در دست اهل آن نباشد نه تنها نجات‌بخش نیست بلکه کشنده است. شیوه‌ها و روش‌های صحیح تذکر، توسط انبیا به ویژه نبی مکرم اسلام که نمونه مسلم «مذکر» بودند در آیات قرآن آمده است^۱. اشارات به عمل آمده در این آیات برای معلمان و مربیان بسیار راهگشا است. موفقیت در امر تربیت و انجام وظیفه تربیتی به نحوه ارتباط با مربی وابسته است. عمل مربی بیش از گفتار و نصایح او تأثیرگذار است؛ اما پس از توجه به ویژگی‌های شخصی مذکر یا مربی باید شیوه صحیح تذکر را دانست و آن، همان است که قرآن کریم «موعظه حسنه» نام می‌گذارد. خداوند کریم در آیه ۱۲۵ از سوره نحل، روش‌هایی را برای پیامبر اکرم درباره انجام رسالت خویش که همانا «تذکر»^۲ است معرفی می‌نماید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (نحل، ۱۲۵)
 «با فرزندی و پند دادن نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن.»

یکی از روش‌هایی که در این آیه مطرح شده و موجب تذکر و یادآوری فطرت سلیم می‌شود، روش «موعظه حسنه» است. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه در تعریف «موعظه» بیان می‌دارند که: «موعظه» به این معنا تفسیر شده است که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم گردد

۱. آل‌عمران، ۱۵؛ لقمان، ۱۸ و ۱۹؛ طه، ۴۴؛ فصلت، ۳۴

۲. غاشیه، ۲۱ و ۲۲

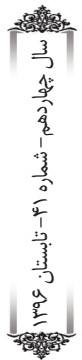
... و «حسن موعظه» از جهت احیاء حق است و حسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آنچه وعظ می‌کند متعظ باشد و از آن گذشته در وعظ خود آن‌قدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد و قلب با مشاهده آن خلق و خوی، رقت یابد و پوست بدنش جمع شود و گوشش آن را بگیرد و چشم در برابرش خاضع شود (المیزان، ج ۱۲) در صورت رعایت این آداب، می‌توان موعظ را جان‌بخش و صفادهنده دل دانست که از بدی‌ها بازمی‌دارد و به‌سوی خوبی‌ها برمی‌انگیزد.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

انسان به جهت بهره‌مندی از فطرت الهی، از جایگاه ویژه‌ای در نظام آفرینش برخوردار است. اگرچه فطرت تغییر نمی‌یابد، اما هراندازه که آدمی نسنجیده و زیاده طلبانه به‌سوی طبیعت مادی خویش قدم بردارد از فطرت اصیل فاصله می‌گیرد. بهره‌مندی انسان از فطرت، درگرو حضور آن در صحنه زندگی فردی و اجتماعی است و این امر وابسته به حفاظت فطرت از فراموشی و غفلت است. شناخت توانمندی‌ها و ویژگی‌های انسانی و فراهم آوردن بستر رشد و شکوفایی آن‌ها، به معنای حرکت در مسیر تعالی و نزدیک شدن به‌غایت آفرینش است.

نهاد تعلیم و تربیت متولی فراهم آوردن زمینه مساعدی برای بارور شدن توانمندی‌های ذاتی افراد به شکلی متعادل و هماهنگ است. تحقق این امر، وابسته به شناخت و توجه به ویژگی‌های انسان، جایگاه او در عالم هستی، غایت تربیت، طراحی و گزینش روش‌ها، تدوین برنامه‌ها و محتوای مناسب و نیز توجه به‌ضرورت فراهم آوردن شرایط فردی و موقعیت‌های اجتماعی به نحو مقتضی است.

در این نوشتار مبتنی بر مصحف شریف، اصول و روش‌های تربیتی ناظر بر چگونگی رهایی فطرت از خمودگی مطرح گردید و نیز آشکار گردید که باید اصول تربیت را از منظر تأثیر آن‌ها، به فردی و اجتماعی و یا درونی و بیرونی تقسیم نماییم، چنانچه توجه به یکی بدون توجه به دیگری، جریان تربیت را از مسیر صحیح خارج و یا آن را دچار



سستی و رکود می‌کند. هر اصل تربیتی که ناظر بر حضور متربی است، باید با اصلی که ناظر بر حضور مربی است همراه و هماهنگ شود. از این رو اصل مداومت و محافظت بر عمل در کنار و ملازم با اصل اصلاح شرایط مؤثر خواهد بود؛ و اصل تعقل در کنار اصل تذکر کارآمد و نافذ است. نکته دیگر آن که اگرچه فطرت، درونی‌ترین و فردی‌ترین ویژگی انسان است اما حیات و ظهور آن تنها در گرو تلاش و تمایل خود فرد نیست؛ زیرا آدمی در جمع متولد می‌شود و در جمع رشد می‌کند؛ تأثیرپذیر و تأثیرگذار است؛ از این رو فطرت‌ها در پیوند و ارتباط با یکدیگر زمینه رشد می‌یابند و مستحکم می‌شوند. به این منظور لازم است با اتخاذ شیوه‌ها و روش‌های متناسب، حصول هدف غایی تربیت که دستیابی به کمال و سعادت انسانی است، تسهیل شود.



منابع

- قرآن مجید، ترجمه سید محمدرضا صفوی «بر اساس المیزان»، قم: دفتر نشر معارف، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
- باقری، خسرو (۱۳۸۷). درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، تهران: مدرسه.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۶). آیین خردپروری، تهران: دانش و اندیشه معاصر.
- بهشتی، محمد (۱۳۸۶). مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۵۷). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷). فطرت در قرآن، قم: إسرائ.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۶۲). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- حائری شیرازی (۱۳۷۲). انسان‌شناسی، قم: شفق.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۰). شرح غررالحکم و دررالکلم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- دلشاد تهرانی، مصطفی و ماه مهرپرور (۱۳۸۵). تربیت در نهج البلاغه، تهران: دریا.
- رهنمایی، سید احمد (۱۳۸۳). درآمدی بر مبانی ارزش‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- سیاح، احمد (۱۳۷۸). المنجد، تهران: انتشارات اسلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). أصول الکافی، ترجمه جواد مصطفوی، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامی، چاپ اول.

